

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هجدهم، شماره هفتادویکم

پاییز ۱۳۹۶

کرامت امام هادی علیه السلام درباره زنده کردن تصویر شیر

«بررسی موردی کرامت حضرت امام هادی علیه السلام در مورد خوردن شعبده‌باز هندی توسط شیر»

تاریخ دریافت: ۹۶/۶/۱۸

تاریخ تأیید: ۹۶/۷/۳۰

وحیده حیران^۱

مهدی یکه‌خانی^۲

در تشیع امامی، وجود کرامات برای امامان شیعه علیهم السلام، اعتقادی مسلم بوده و درباره آن کتاب‌ها نوشته شده است. منابع، کرامات متعددی از امام هادی علیه السلام گزارش کرده‌اند که تعدادشان بسیار است. کرامت امام هادی علیه السلام و شعبده‌باز هندی، یکی از این کرامات است. این کرامت، اولین بار در کتاب هدایة الکبری خصیسی (م ۳۳۴ق) که متهم به ارتباط با نصیرییه (غلات) است، نقل شده است. بررسی روایات منسوب به اهل بیت علیهم السلام، خصوصاً روایاتی که مربوط به سیره ائمه علیهم السلام است، موجب ارزیابی و برداشت عالمانه‌تر از سیره معصومین علیهم السلام و دفع حمله مخالفان می‌گردد.

این نوشتار، ابتدا به نقل این گزارش در کتاب‌های هدایة الکبری خصیسی و الخرائج راوندی (م ۵۷۳ق) پرداخته و سپس با بررسی سلسله‌سند، به نقد سندی و سیر تطور آن در منابع مختلف مبادرت نموده است و در نهایت، به نقد و ارزیابی محتوایی این روایت می‌پردازد.

۱. دانش‌آموخته سطح سه تخصصی تاریخ اسلام حوزه علمیه خواران، رایانامه؛
v.heyran@gmail.com

۲. دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، رایانامه؛ Mahdyqo@gmail.com

کلیدواژگان: امام هادی علیه السلام، کرامت، متوکل عباسی، شعبده باز هندی.

مقدمه

علی بن محمد بن علی بن موسی (۲۱۲-۲۵۴ق) مشهور به امام هادی علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام، فرزند امام جواد علیه السلام و دهمین امام شیعیان است. او از سال ۲۲۰ تا ۲۵۴ قمری به مدت ۳۴ سال امامت شیعیان را به عهده داشت. بیشتر سال‌های امامت آن حضرت در سامرا، تحت نظارت مستقیم حاکمان عباسی سپری شد. امام دهم و فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام به عسکرین شهرت یافتند.^۱ کنیه وی، ابوالحسن است^۲ و برای اجتناب از اشتباه، «ابوالحسن ثالث» به امام هادی علیه السلام اختصاص یافته است.

شیعیان امامی معتقد به وجود کرامات^۳ برای امامان شیعه علیهم السلام هستند و درباره آن، کتاب‌هایی چند نوشته شده است. در آثار معتبر شیعی مانند کافی کلینی و آثار شیخ صدوق،

۱. ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲ ص ۴۹۲.

۲. اربلی، مناقب، ج ۴، ص ۴۳۲.

۳. از نظر آیت‌الله سبحانی، تفاوت کرامت و معجزه در واقع در ادعای نبوت و عدم ادعای نبوت است. (ر.ک: جعفر سبحانی، محاضرات فی الالهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ششم، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷۶) اما آیت‌الله خویی می‌فرماید: معجزه، آن است که کسی که مدعی یکی از مناصب الهی است، عملی انجام دهد که خارق سنت‌ها و قوانین طبیعت باشد و دیگران از انجام آن عاجز باشند و این عمل را شاهی بر صدق ادعای خویش قرار دهد. (سید ابوالقاسم موسوی خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، قم: دار الثقلین، سوم، ۱۴۱۸ق، ص ۳۵) بر همین اساس، امام صادق علیه السلام فرمود: «معجزه، نشانه‌ای برای خداست که خداوند آن را به کسی جز پیامبران و رسولان و حجّت‌هایش عطا نمی‌کند و هدف از آن، این است که به وسیله آن، راستگویی راستگو، از دروغگویی دروغگو شناخته شود.» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۷) بنا بر نظر استاد مصباح یزدی، اصطلاح معجزه برای ائمه علیهم السلام نیز اطلاق می‌گردد و فرق آن با کرامت در این است که معجزه، همراه با ادعاست؛ بر خلاف کرامت. (ر.ک: مصباح یزدی، راه و راهنماشناسی، ج ۵، ص ۶۱) در تأیید این قول، می‌توان به آثار شیعیان و اطلاق کلمه «معجزه» برای ائمه علیهم السلام در آثار تاریخی اشاره کرد؛ همچون کتاب‌های عبون المعجزات و نوادر المعجزات.

تعداد این نقل‌ها کمتر است و جنبه‌های داستانی در آنها در مقایسه با دوران بعد، کمتر وجود دارد.

بنابراین، اصل آن، کم‌وبیش مورد اتفاق عالمان شیعی است؛ هرچند روایاتی که مصادیق را تعیین می‌کند، بیشتر از سوی طیف‌های اخباری نقل شده و در این میان، کتاب‌هایی در این زمینه تدوین شد. از سده ششم قمری به بعد و با عمومی شدن جریان وعظ و شیوع منقبت‌خوانی‌های صوفیه، و همچنین، به دلیل شکل‌گیری متقابل جریانات منقبت‌خوانی و فضایل‌خوانی میان سنیان و شیعیان، شیعیان هم در تقابل، اهتمام بیشتری به نقل کرامات و تدوین آثاری در این زمینه پیدا کردند که از مهم‌ترین نمونه‌های آن: *خرائج راوندی* (م ۵۷۳ق)، *الثائب فی المناقب ابن حمزه طوسی* (م ۵۶۰ق)، *اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی* (م ۵۴۸ق)، *مناقب ابن شهر آشوب* (م ۵۸۸ق)، *نزهة الکرام رازی* (قرن هفتم) و کتاب‌های متعددی از عمادالدین طبری (زنده در ۷۰۱ق) بود که با ظهور دولت صفوی و ضرورت تأکید بر هویت شعائری شیعه، مکتب اخباری هم تأثیر خود را در حدیث‌گرایی عالمان شیعی حتی در مسائل اعتقادی گذاشت و چنین شد که آثاری غیرمعتبر مانند کتاب‌های رجب برسی (قرن هشتم) که بی‌تردید به مکتب غلات شیعی و سنت آنان وابسته بود و حتی برخی آثار نصیرییه مانند *الهدایة خصیبه* (م ۳۳۴ق) مورد اهتمام نویسندگان کتاب‌های معجز و دلایل قرار گرفت.^۱ روایات کرامات ائمه علیهم‌السلام در طول قرون متمادی در منابع شیعه، مورد بررسی سندی واقع نشده‌اند و علت اصلی نقل این روایات را در آثار عالمان شیعی، می‌توان در اصل توانایی امامان بر انجام افعال خارق‌العاده و علاقه به گسترش این باور در میان توده‌های شیعی جهت مقابله با مخالفان دانست.

۱. ر.ک: نعمت‌الله صفری فروشانی، «حسین‌بن‌حمدان خصیبه و کتاب *الهدایة الکبری*»، مجله طلوع، زمستان

در این نوشتار، سعی شده است یکی از کرامات منسوب به امام هادی علیه السلام که در آثار شیعی نقل شده، به لحاظ سندی و محتوایی نقد و بررسی گردد؛ برخلاف مقالاتی که قبلاً فقط به ذکر کرامات امام هادی علیه السلام پرداخته‌اند؛ همچون مقاله «گوشه‌ای از کرامات امام هادی علیه السلام» توسط حسین تربتی^۱ که تنها به ذکر کرامات امام هادی علیه السلام اکتفا نموده است و هیچ‌گونه نقد و بررسی درباره روایات صورت نگرفته است. البته نمونه‌هایی از نقد و بررسی درباره کرامات سایر ائمه علیهم السلام نیز انجام شده است؛ همچون مقاله «کرامات امام کاظم علیه السلام (بررسی موردی کرامت حرکت درخت به دستور امام)» که توسط فاطمه کرمی تألیف گشته است.^۲ آثاری درباره بررسی روایات مربوط به کرامات ائمه علیهم السلام به لحاظ بررسی سندی و منابع تاریخی انجام شده است؛ همچون: مقاله حسین بن حمدان خصیبی و کتاب *الهدایة الکبری* توسط نعمت‌الله صفری،^۳ مقاله اعجاز ائمه و روایات مربوط به آن (نقد مقاله حسین بن حمدان خصیبی و کتاب *الهدایة الکبری*) توسط سید محمد نجفی یزدی^۴ و بررسی اسناد روایات دلایل و کرامات امامان شیعه علیهم السلام بر اساس قواعد درایة الحدیث توسط کامران محمد حسینی و اصغر قائدان^۵ که در تمامی این آثار، اسناد روایات کرامات و

۱. حسین تربتی، «گوشه‌ای از کرامات امام هادی علیه السلام»، مجله مبلغان، ش ۶۲، ص ۳۴-۴۳.

۲. انجمن تاریخ پژوهان حوزه علمیه قم، مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲۸.

۳. نعمت‌الله صفری فروشانی، «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب *الهدایة الکبری*»، مجله طلوع، زمستان ۱۳۸۴، ش ۱۶، ص ۱۵-۴۶.

۴. سید محمد نجفی یزدی، «اعجاز ائمه علیهم السلام و روایات مربوط به آن (نقد مقاله «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب *الهدایة الکبری*»)»، قسمت اول، فصلنامه طلوع، تابستان، ۱۳۸۵، ش ۱۸، ص ۱۲۱-۱۶۲؛ همان، قسمت دوم، فصلنامه طلوع، پائیز ۱۳۸۵، ش ۱۹، ص ۱۳۵-۱۷۴.

۵. کامران محمد حسینی و اصغر قائدان، «بررسی اسناد روایات دلایل و کرامات امامان شیعه علیهم السلام بر اساس قواعد درایة الحدیث»، فصلنامه شیعه پژوهی، تابستان ۹۴، ش ۳، ص ۷۴-۵۹.

کتاب‌ها و منابع این‌گونه روایات مورد بررسی واقع شده‌اند و به لحاظ محتوایی، روایات را بررسی نموده‌اند؛ درحالی‌که در مقاله پیش رو، سعی شده است علاوه بر نقد و بررسی روایت، محتوای روایت نیز بررسی گردد. بنابراین، موضوع این مقاله، یعنی نقد و بررسی کرامات امام هادی علیه السلام به لحاظ سندی و محتوایی، تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

گزارشی از متن روایت

با توجه به اینکه متن روایت و عبارات آن در نقد سندی و محتوایی اهمیت دارد، ترجمه فارسی دو روایت نقل شده از کتاب‌های *الخرائج و الجرائح* راوندی و *الهدایة الکبریٰ خصیسی* ذکر می‌گردد. اصل روایت‌ها، در پاورقی آمده است.

الف. قطب راوندی در کتاب *الخرائج و الجرائح* آورده است:

یکی از نگهبانان متوکل می‌گوید: مرد شعبده‌بازی را از هند آورده بودند که کارهای خارق‌العاده انجام می‌داد. متوکل که دوست داشت امام هادی علیه السلام را خجالت‌زده کند، به شعبده‌باز گفت: «اگر علی‌بن‌محمد را سرافکنده کنی، هزار دینار خالص به تو می‌دهم.» شعبده‌باز گفت: «دستور بده نان‌های سبک و نازکی بپزند و در سفره بگذارند و مرا کنار او جای بده.» سفره گسترده شد. شعبده‌باز کنار پشتی‌ای که عکس شیری بر آن نقش بسته بود، نشست. هنگام غذا، امام هادی علیه السلام دست برد که نانی بردارد؛ اما با شعبده آن شخص، نان از زمین به هوا بلند شد. بار دیگر، امام خواست نان دیگری بردارد که آن نان هم از سفره بلند شد و همه حضار در مجلس خندیدند. در این هنگام، امام هادی علیه السلام دست خویش را به پشتی زد و به نقش شیر روی پشتی فرمود: «این مرد را بگیر.» در همان لحظه، نقش شیر به صورت شیر درنده‌ای زنده شد و بیرون پرید و آن مرد را بلعید. آنگاه باز سر جای خودش قرار گرفت و مثل سابق به شکل نقشی درآمد. همگان متحیر شدند. امام هادی علیه السلام برخاست تا از مجلس خارج شود؛ متوکل گفت: «درخواست می‌کنم بنشینید و این مرد را دوباره برگردانید.» امام فرمود: «سوگند به خدا! دیگر او را نمی‌بینی. آیا

می خواستی دشمنان خدا را بر اولیای خدا مسلط کنی؟» سپس، از مجلس متوکل خارج شد و از آن مرد شعبده باز دیگر اثری دیده نشد.^۱

ب. حسین بن حمدان خصیبه نیز در کتاب *الهدایة الکبری* روایت را این گونه نقل نموده است:

مردی شعبده باز از هند بر متوکل وارد شد که به صورت ماهرانه‌ای با دستانش بازی می کرد. پس، متوکل از کارهای هندی بسیار تعجب کرد و به او گفت: «مردی لحظاتی دیگر نزد ما می آید و تو در مقابل او هر چه بلدی، انجام بده و او را مسخره نما.» سپس، سرور ما امام هادی علیه السلام در مجلس حاضر شد و هندی شروع به بازی کرد و او را تماشا می کرد و متوکل هم تعجب کرد از کارهایش، و هندی گفت: ای شریف! تو را چه می شود؟ آیا از کارهایم تعجب نمی کنی؟ گمان می کنم گرسنه‌ای و هندی فریادی زد و با انگشت سیبانه به سینه اش زد و گفت: بلند شو و دیدند که نانی به هوا برخاست و ساحر گفت: برو به سمت این گرسنه تا بخورد تو را، تا سیر شود و از بازی ما شاد شود. سپس،

۱. راوندی، *الخرائج و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۰۰؛ برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص ۱۸۰؛ بیاضی، *صراط المستقیم*، ج ۲، ص ۲۰۳؛ حرّ عاملی، *اثبات الهداة*، ج ۴، ص ۴۳۵؛ مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۵۰، ص ۱۴۶: «وَمِنْهَا: مَا رَوَى أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الْبَغْدَادِيُّ عَنْ زُرَّافَةَ صَاحِبِ الْمُتَوَكِّلِ أَنَّهُ قَالَ: وَقَعَ رَجُلٌ مُشْعَبِدٌ مِنْ نَاحِيَةِ الْهِنْدِ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ يَلْعَبُ لَعِبِ الْحَقَّةِ وَ لَمْ يَرِ مِثْلَهُ وَ كَانَ الْمُتَوَكِّلُ لَعَابًا فَارَادَ أَنْ يُخْجَلَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّضَا عليه السلام فَقَالَ لِذَلِكَ الرَّجُلِ إِنَّ أَنْتَ أَحْجَلْتَهُ أُعْطَيْتَكَ أَلْفَ دِينَارٍ زَكِيَّةً. قَالَ تَقَدَّمَ بَأَنْ يُخْبِرَ رِقَاقَ خِفَافٍ وَ اجْعَلْهَا عَلَى الْمَائِدَةِ وَ أَقْعِدْنِي إِلَى جَنْبِهِ فَفَعَلَ وَ أَحْضَرَ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام لِلطَّعَامِ وَ جَعَلَتْ لَهُ مِسْوَرَةٌ عَنْ يَسَارِهِ كَانَ عَلَيْهَا صُورَةُ أُسْدٍ وَ جَلَسَ اللَّعَابُ إِلَى جَانِبِ الْمِسْوَرَةِ. فَمَدَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَدَهُ إِلَى رُقَاقَةَ فَطَبَّرَهَا ذَلِكَ الرَّجُلُ فِي الْهَوَاءِ وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أُخْرَى فَطَبَّرَهَا فَتَضَحَّكَ الْجَمِيعُ. فَضَرَبَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَدَهُ إِلَى تِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي فِي الْمِسْوَرَةِ وَ قَالَ خُذْهُ فَوَثَبَتْ تِلْكَ الصُّورَةُ مِنَ الْمِسْوَرَةِ فَابْتَلَعَتْ الرَّجُلُ وَ عَادَتْ فِي الْمِسْوَرَةِ كَمَا كَانَتْ. فَتَحَيَّرَ الْجَمِيعُ وَ نَهَضَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ الْمُتَوَكِّلُ سَأَلْتُكَ إِلَّا جَلَسْتَ وَ رَدَدْتَهُ فَقَالَ وَ اللَّهُ لَا يَرَى بَعْدَهَا أَوْ تَسَلَّطَ أَعْدَاءُ اللَّهِ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَمْ يَرِ الرَّجُلَ بَعْدُ.»

سید ما (امام هادی علیه السلام) انگشتانش را بر روی تصویر درنده‌ای که روی قالیچه بود، کشید و فرمود: بگیرش. سپس، درنده‌ای عظیم از تصویر بیرون پرید و ساحر هندی را خورد و بازگشت به صورتش در قالیچه. پس، متوکل با صورت به زمین خورد، و فرار کرد هرکس که ایستاده بود، و متوکل هنگامی که به هوش آمد، گفت: ای ابوالحسن مرد را برگردان! پس، حضرت به او گفت: اگر عصای موسی برگرداند، برمی‌گردانم و برخاست...^۱

پیش از نقد روایت، منابعی که این روایت را نقل نموده‌اند، به صورت اجمالی معرفی و بررسی می‌گردند:

۱. الهدایة الکبری

روایت این کرامت را اولین بار کتاب *الهدایة الکبری* نقل کرده است. *الهدایة الکبری*، کتابی است درباره زندگی و کرامات چهارده معصوم علیهم السلام اثر ابو عبدالله حسین بن حمدان خصیبی (حضینی) (م ۳۴۶ق)، محدث و راوی شیعه امامیه. این اثر، از قدیمی‌ترین متونی است که با ذکر سلسله سند، در صدد اثبات امامت و وصایت یکایک ائمه علیهم السلام از راه کرامات است. بعضی از رجال‌شناسان متقدم شیعه و برخی از محققان معاصر، درباره شخصیت نویسنده و پاره‌ای از مطالب کتاب انتقاد کردند و روایات کتاب را غالیانه دانسته‌اند. این کتاب، راوی

۱. «وَعَنْهُ عَنْ أَبِي الْجَوَارِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْخَصِيبِيُّ وَهُوَ غَيْرُ أَحْمَدَ بْنِ الْخَصِيبِ قَالَ: وَرَدَّ عَلَيَّ الْمُتَوَكِّلُ رَجُلٌ مِنَ الْهِنْدِ شُعْبَدِيُّ يَلْعَبُ الْخُفَّةَ فَلَعِبَ بَيْنَ يَدَيْ الْمُتَوَكِّلِ بِأَشْيَاءَ ظَرِيفَةً فَكَثُرَ تَعَجُّبُهُ مِنْهَا فَقَالَ لِلْهِنْدِيِّ يَحْضُرُ عِنْدَنَا السَّاعَةَ رَجُلٌ وَالْعَبُّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَكُلَّ مَا تُحْسِنُ أَقْصِدُهُ وَخَجَلُهُ فَحَضَرَ سَيِّدُنَا أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَلَعِبَ الْهِنْدِيُّ وَهُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَالْمُتَوَكِّلُ يَعْجَبُ مِنْ لَعِبِهِ حَتَّى تَعَرَّضَ الْهِنْدِيُّ لِسَيِّدِنَا وَقَالَ مَا لَكَ أَيُّهَا الشَّرِيفُ لَا تَهْتَشُّ لِلْعَبِيِّ أَطْنَكَ جَائِعًا وَصَاحَ وَضَرَبَ عَلَيَّ صَدْرَهُ بِالسَّبَابَةِ وَقَالَ ارْتَفِعْ وَارَاهُمْ أَنَّهَا رَغِيفٌ خُبْزٍ وَقَالَ: امْضُ إِلَى هَذَا الْجَائِعِ يَأْكُلُكَ وَيَسْبِعُ وَيَفْرَحُ بِلَعْبِي فَوَضَعَ سَيِّدُنَا أَبُو الْحَسَنِ إصْبَعَهُ عَلَيَّ صُورَةَ سَبْعٍ فِي الْبِسَاطِ وَقَالَ: خُذْهُ فَوَتَبَ مِنَ الصُّورَةِ سَبْعَ عَظِيمٍ وَابْتَلَعَ الْهِنْدِيُّ وَرَجَعَ إِلَى صُورَتِهِ فِي الْبِسَاطِ فَسَقَطَ الْمُتَوَكِّلُ لُوجْهَهُ وَهَرَبَ كُلُّ مَنْ كَانَ قَائِمًا وَقَدْ أَنَابَ عَقْلُهُ وَقَالَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ رُدَّ الرَّجُلَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام إِنْ رَدَّتْ عَصَا مُوسَى أُرْدَهُ وَنَهَضَ.»

این کرامت را ابی الجواری که او از عبدالله بن محمد و او از محمد بن احمد خصیبی نقل می‌کند، می‌داند.

۲. الثاقب فی المناقب

این کتاب، اثر ابن حمزه طوسی معروف به عمادالدین طوسی (م ۵۶۰ق)، از فقهای امامیه در سده ششم هجری است. با توجه به جنبه فقاہت او، به ابوجعفر ثانی یا ابوجعفر متأخر مشهور است. کتاب یادشده، از نظر محتوا شباهت زیادی به کتاب معاصرش *الخراج و الجرائح* راوندی دارد و مؤلف فقط به مناقب، آن هم کرامات و حوادث خارق العاده می‌پردازد. ابن حمزه سعی کرده روایات خود را با ذکر اسناد نقل کند؛ هرچند در بسیاری از آن، سلسله کامل سند را نیاورده است و فقط راوی اخیر را نام می‌برد. در مورد این کرامت نیز سند آن را ذکر نمی‌کند و فقط نام زرافه، حاجب متوکل را می‌آورد.^۱

۳. الخرائج و الجرائح

این اثر، نوشته قطب‌الدین ابوالحسین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة الله راوندی کاشانی (م ۵۷۳ق)، معروف به قطب راوندی محدث، مفسر، متکلم، فقیه و فیلسوف و مورخ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری، و از شاگردان شیخ طبرسی (م ۵۴۸ق) صاحب تفسیر *مجمع البیان* است. وی در کتابش انواع مختلف معجزات کلامی و غیر کلامی را ذکر می‌کند و در ذکر روایات، به قدر نیاز اکتفا شده و توضیحات غیرمرتبط با مطلب اصلی حذف شده

۱. جناب آقای احمد پاکتچی در ذیل مدخل‌های ابن حمزه (عمادالدین) و ابن حمزه (نصیرالدین) در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* بنا بر استدلال‌هایی اظهار داشته که کتاب *الثاقب فی المناقب* نمی‌تواند از عمادالدین ابن حمزه باشد و آن را یکسره به نصیرالدین عبدالله بن حمزة الطوسی الشارحی نسبت داده است. بعضی از محققان، این نظر را رد کرده و اشتباه دانسته‌اند؛ مثل مقاله «نویسنده این دو کتاب کیست؟؛ اختلافات فقیهان امامی در اواخر سده ششم بر سر یک مسئله فقهی»، نوشته حسن انصاری، به نقل از: پایگاه اینترنتی بررسی‌های تاریخی، نشانی:

است. وی در کتابش به نام ابوالقاسم بن ابی القاسم بغدادی اشاره می‌نماید که شخصیت وی، مجهول است و او این روایت را از زرافه، حاجب متوکل نقل می‌کند. در کتاب *الخرائج*، سند این روایت را که به کدام کتاب و منبع می‌رسد، ذکر نمی‌کند؛ ولی از شواهد برمی‌آید این مطلب را از کتاب *الهدایة الکبریٰ خصیبه* گرفته و در این روایت، تغییراتی داده است؛ ولی نامی از این کتاب نمی‌برد؛ چون خصیبه را جزء غلات دانسته‌اند.^۱

۴. کشف الغمة

نوشته علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۲ق) است. از شباهت این روایت با روایت *الخرائج* درمی‌یابیم که وی روایت این کتاب را از *الخرائج* راوندی نقل کرده است.

۵. مشارق انوار الیقین

تألیف رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلّی (م ۸۱۳ق) است. با توجه به قراین، روایت برسی شبیه روایت کتاب *الهدایة الکبریٰ خصیبه* است؛ البته برسی روایت را از محمد بن الحسن الحضینی می‌داند. کتاب *مشارق انوار الیقین* برسی روایت *الهدایة الکبریٰ* را با تفاوت کمی آورده و به جای «اصبعه»، کلمه «ید» را می‌آورد و روایت را مختصرتر نقل می‌کند و آخر متن *الهدایة* را که «ان ردت عصا موسی ارده و نهض» است، نمی‌آورد.^۲

۶. صراط المستقیم

تألیف بیاضی (م ۸۷۷ق) است. وی این روایت را شبیه *الخرائج* ذکر کرده است. پس، متوجه می‌شویم که این روایت را احتمالاً از *الخرائج* راوندی گرفته است. وی، سلسله سند را ذکر نکرده است.^۳

۱. رک: ابن غضائری، کتاب *الرجال*، ص ۵۴؛ نجاشی، *رجال النجاشی*، ص ۶۷.

۲. برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص ۱۸۰.

۳. بیاضی، *صراط المستقیم*، ج ۲، ص ۲۰۳.

۷. اثبات الهداة

تألیف شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴ق) است. وی این روایت را مشابه الخرائج نقل کرده است. پس، احتمالاً ایشان از این منبع بهره گرفته است.^۱

۸. حلیة الأبرار

تألیف سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۹ق) است. وی در ابتدای روایت می گوید: «راوندی گفت؛ یعنی او این روایت را از این منبع (الخرائج راوندی) گرفته است.^۲

۹. مدینة المعاجز

تألیف سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۹ق) است. از شیوه گزارش این روایت، احتمال می رود که وی این مطلب را از مشارق انوار الیقین بررسی گرفته باشد که مشارق هم از الهدایة الكبرى نقل کرده است. پس، منبع اصلی این کتاب، الهدایة الكبرى بوده است.^۳

۱۰. بحار الأنوار

تألیف محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) است. این کتاب، ماجرا را از دو منبع نقل نموده است. در جایی از کتاب الخرائج و الجرائح راوندی گرفته است^۴ و در جای دیگر، از کتاب مشارق انوار الیقین بررسی نقل نموده است.^۵

۱۱. انوار البهیة

تألیف شیخ عباس قمی (م ۱۳۵۹ق) است. وی این روایت را از زرافه نقل می کند و مشابه الخرائج است. پس، احتمال می دهیم که وی از این منبع بهره گرفته باشد.^۶

۱. شیخ حرّ عاملی، اثبات الهداة، ج ۴، ص ۴۳۵.

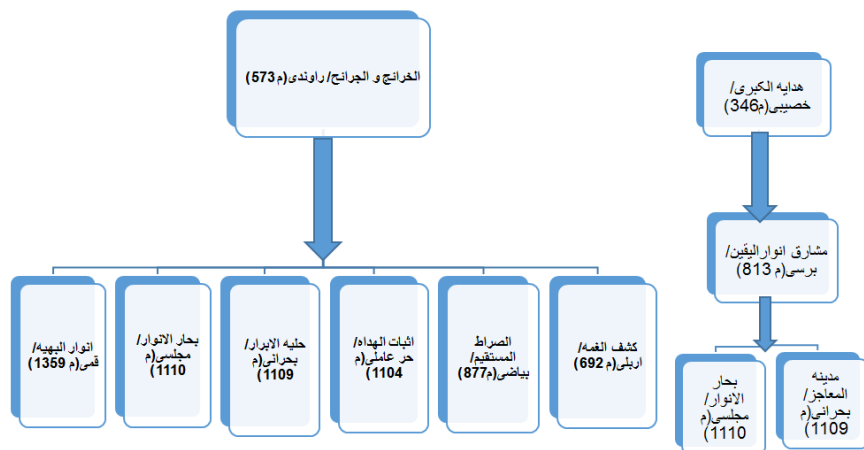
۲. بحرانی، حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۴۷۳.

۳. بحرانی، مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۶۲.

۴. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۶.

۵. همان، ص ۲۱۱.

۶. شیخ عباس قمی، انوار البهیة، ص ۴۳۸.



نقد سندی

مهم‌ترین نقدی که به این روایت وارد می‌شود، در مورد سند آن است که از دو راوی مختلف این روایت نقل می‌شود. روایتی که در این کتاب‌ها آمده، مشخص نیست که از کدام منبع دسته‌اول گرفته شده است. در سند *الخرائج* آمده که ابوالقاسم بن ابی‌القاسم البغدادی از زرافه، صاحب متوکل، این روایت را نقل کرده است. پس، سند *الخرائج* مقطوع است؛ ضمن اینکه به صورت سلسله‌سند ذکر نشده و مرسل است؛ اما در منبعی دیگر گفته شده که ابی‌الجواری از عبدالله بن محمد از محمد بن احمد خصیبی این روایت را نقل کرده است؛ مثل کتاب *الهدایة الکبریٰ* خصیبی، بدون اینکه راوی اولیه آن را به طور مشخص بیان کند.

در کتاب *الثاقب فی المناقب فقط* از قول زرافه که حاجب متوکل بوده، این روایت را نقل می‌کند؛ بدون اینکه سلسله‌سند آن را ذکر کند. طبق بیان بررسی و تحقیقات انجام‌شده، ابوالقاسم بن ابی‌القاسم البغدادی، فردی مجهول است و اطلاعاتی از این شخص وجود ندارد و در مورد محمد بن احمد خصیبی باید گفت که وی نیز فردی مجهول است که از او فقط در کتاب *الهدایة الکبریٰ* نام برده شده است؛ هرچند از کلمات علما و محدثان به دست می‌آید که حسین بن حمدان خصیبی، دارای کتابی به این نام بوده است. در اینکه آیا

خصیبه کتابی به این عنوان داشته است، میان دانشمندان اتفاق نظر نیست.^۱ در مورد حسین بن حمدان خصیبه، صاحب کتاب *الهدایة الکبری*، باید گفت که او را جزء غلات دانسته‌اند؛ اما غلو او در کتاب *الهدایة الکبری* به حدی نبود که او را به مرز کفر بکشاند و در هیچ موردی از اسناد کتاب، ارجاع به کتاب یا اصل خاصی، مشاهده نشده است و طبقه نقل روایت خصیبه، از طریق سماع، یعنی شنیدن مستقیم از مشایخ خود بوده است^۲ و به جهت همین ضعفها، بیشتر منابعی که این کرامت را ذکر کرده‌اند، از کتاب *الخرائج* راوندی نقل کرده‌اند.^۳

نقد محتوایی

با بررسی تمامی منابعی که پیش از این ذکر گردید، مشخص گردید که بقیه منابع از یکی از دو کتاب (*الهدایة الکبری* / *الخرائج والجرائج*) ماجرا را نقل کرده‌اند؛ ضمن اینکه کتاب *التاقب فی المناقب طوسی* که معاصر *الخرائج والجرائج* راوندی است، توسط سایر منابع از آن به عنوان منبع اصلی استفاده نشده است؛ اما به لحاظ اعتبار زمانی، در اینجا همچون کتاب *الهدایة الکبری* و کتاب *الخرائج* مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱. الفاظ روایت *التاقب*، شبیه الفاظ *الخرائج* است و تفاوت این دو در الفاظ، با *الهدایة الکبری* است.

۱. ر.ک: سید محمد نجفی یزدی، «اعجاز ائمه علیهم السلام و روایات مربوط به آن (نقد مقاله «حسین بن حمدان

خصیبه و کتاب *الهدایة الکبری*)»، قسمت اول، فصلنامه طلوع، تابستان ۱۳۸۵، ش ۱۸.

۲. ر.ک: نعمت‌الله صفری فروشانی، «حسین بن حمدان خصیبه و کتاب *الهدایة الکبری*»، فصلنامه طلوع، زمستان ۱۳۸۴، ش ۱۶.

۳. ر.ک: به نموداری که پیش از این، در همین مقاله ترسیم گردیده است.

۲. در روایت *الهدایة الكبرى*، جمله «يَحْضُرُ عِنْدَنَا السَّاعَةَ» آمده است؛ برخلاف روایت *الخرائج و الثاقب* که نشان می‌دهد فاصله زمانی میان آمدن امام علیه السلام و آشنایی متوکل با شعبده‌باز هندی، وجود دارد.

۳. در روایت *الهدایة الكبرى*، شعبده‌باز درخواست تهیه نان نمی‌نماید و با استفاده از صورت نان، امام علیه السلام را تمسخر می‌کند؛ ولی در روایات *الخرائج و الثاقب*، توسط نانی که از قبل دستور تهیه آن داده شده، امام علیه السلام را به گمان خودش تمسخر می‌نماید.

۴. در *الخرائج و الثاقب*، جمله «أَخْجَلْتَهُ أُعْطَيْتَكَ أَلْفَ دِينَارٍ زَكِيَّةٍ» آمده است؛ حال آنکه این عبارت، در *الهدایة الكبرى* خصیبه نیامده است.

۵. تفاوت‌های دیگری در قسمت پایانی روایات وجود دارد؛ مثلاً در *الهدایة الكبرى* در پایان روایت، جمله «إِنْ رَدَّتْ عَصَا مُوسَى أَرْدُهُ وَ نَهَضَ...» آمده؛ در حالی که در *الخرائج و الثاقب*، عبارت «وَ اللَّهُ لَا يُرَى بَعْدَهَا أَوْ تَسَلَّطُ أَعْدَاءُ اللَّهِ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ» آمده و در ادامه آن عبارت «وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَمْ يُرَ الرَّجُلُ بَعْدُ» آمده است.

مواردی از تغییرات لفظی که در اصل محتوا چندان مؤثر نیست، به شرح ذیل است:

۱. تنها کتاب *مشارق انوار الیقین* راوی را محمد بن الحسن الحضینی معرفی می‌کند؛ در حالی که این، همان محمد بن احمد الخصیبه (حضینی) است که در کتاب *الهدایة الكبرى* به این نام اشاره شده است و احتمالاً این نام در کتاب *المشارق* به اشتباه ضبط شده است.

۲. در *الثاقب* بعد از کلمه «خذیه»، عبارت «فابتلعت الرجل» آمده است؛ اما در *الخرائج* «فَوَتَّبَتْ تِلْكَ الصُّورَةَ مِنَ الْمِسْوَرَةِ» آمده و در *الهدایة الكبرى* «فَوَتَّبَتْ مِنَ الصُّورَةِ سَبْعٌ عَظِيمٌ» آمده است.

۳. در *الهدایة الكبرى* «رَغِيفٌ خُبْرٌ» ذکر شده؛ ولی در *الخرائج و الثاقب* «بِأَنْ يُخْبَزَ رِقَاقٌ خِفَافٌ» آمده است.

۴. در *الهدایة الكبرى* متن و عبارت در مقایسه با *الخرائج و الثاقب*، «سَبْعٌ عَظِيمٌ» آمده؛ در حالی که در این دو کتاب، کلمه «اسد» آمده است.

نکات پایانی محتوا

با توجه به اینکه در پایان روایت، دلیل از بین بردن شعبده باز توسط امام علیه السلام، مسخره نمودن امام علیه السلام بیان شده، نکاتی را متذکر می گردیم:

۱. در متن *الهدایة الكبرى* که نخستین بار او این نقل را روایت کرده است و یا حداقل می توان گفت در آثار موجود، اولین نقل مربوط به اوست، دلیل مفقود شدن شعبده باز و اینکه دیگر ظاهر نمی شود را مطابق عمل حضرت موسی علیه السلام با شعبده بازهای زمان خویش می داند؛ در حالی که معجزه حضرت موسی علیه السلام دارای شرایط اعجاز بود و سبب ایمان ساحران شد؛ ضمن اینکه او ساحران را به هلاکت نرساند؛ بلکه آلات و آثار ایشان را از بین برد.

۲. اما دو احتمال برای قتل این شعبده باز هندی می توان در نظر گرفت:

اول: حکم ساحر، قتل است که امام علیه السلام خودش به این کار اقدام نموده است. از ظاهر روایت می توان برداشت نمود که شعبده باز، مسلمان نبوده و بنا بر قول مشهور، کیفر ساحر مسلمان، قتل است؛ خواه آن را حلال بشمارد یا حرام بداند؛ اما کیفر ساحر کافر، تعزیر است.^۱ برخی در ساحر مسلمان، بین کسی که سحر را حلال می شمارد و غیر او، تفاوت قائل شده و قتل را تنها در صورت نخست، ثابت دانسته اند.^۲

دوم: حکم این شعبده باز هندی، همان حکم سَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که درباره این حکم فقهی باید گفت شرایط سَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و الاثمه عليهم السلام، مورد اختلاف فقهاست؛ ضمن اینکه سَبِّ در لغت، به معنای فحش و ناسزا و اهانت است؛ اما در اصطلاح روایی، فقهی و حقوقی، سَبِّ، معنای ویژه ای دارد و به ناسزاگویی خاصی اطلاق می گردد. سَبِّ در روایات، منابع فقهی و حقوقی، یعنی کسی پیامبر اعظم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا یکی از ائمه هدی عليهم السلام و همچنین

۱. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۸۶؛ همان، ج ۴۱، ص ۴۴۳.

۲. مصباح الفقاهة، ج ۱، ص ۲۹۲-۲۹۳.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را ناسزا بگویند.^۱ در این صورت، دشنام‌دهنده، محکوم به قتل است و هر کسی بشنود، کشتن دشنام‌دهنده، بر او واجب است؛^۲ در حالی که در ماجرای نقل شده، شعبده‌باز قطعاً مرتکب حرام شرعی شده است؛ اما به دستور متوکل، با شعبده به تمسخر امام علیه السلام می‌پردازد و ناسزا نمی‌گوید که باز هم طبق این روایت، مستحق و مستوجب مرگ نیست؛ بلکه باید تعزیر شود و اگر این روایت به همین صورت که نقل گردیده، از طرف فقها پذیرفته شود، باید در احکام حدود تجدید نظر نمایند که اکنون، خلاف این مطلب ثابت است.

۳. بررسی روش و سیره ائمه علیهم السلام در مواجهه با مخالفان و اصول حاکم بر آن، بحث مطولی را می‌طلبد که در اینجا به صورت مختصر باید گفت ضوابط حاکم بر قتل دشمنان در این ماجرا، خدشه‌پذیر است؛ ضمن اینکه متوکل بیش از شعبده‌باز، مستحق عقوبت است؛ اما در این ماجرا، شیر اصلاً متعرض او نمی‌گردد. در ادامه، چند نمونه از رفتار معصومان علیهم السلام و حضرت امام هادی علیه السلام در مقایسه با این ماجرا ذکر می‌گردد:

الف. متوکل عباسی، بر اثر دملی که در بدنش ایجاد شده بود، سخت بیمار شد؛ چنان‌که در شرف مرگ بود. مادرش نذر کرده بود اگر او بهبود یافت، مقدار زیادی پول، از دارایی خود، نزد ابوالحسن، علی بن محمد بفرستد. «فتح بن خاقان»، وزیر و منشی متوکل، به وی گفت: «ای کاش! نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) می‌فرستادی. او راه معالجه را می‌داند». متوکل، شخصی را نزد حضرت فرستاد. او دارویی تجویز کرد که حال متوکل خوب شد. مژده بهبودی او را به مادرش دادند؛ وی ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن کیسه زد. در مقابل، وقتی متوکل، بهبود یافت و جریان هدیه مادرش را شنید، به دربان خود، سعید، گفت: «شبانه به او حمله کن و هرچه پول و اسلحه نزدش بود،

۱. خوبی، تکملة المنهاج الصالحین، ص ۴۳.

۲. شرائع الاسلام، ج ۸، ص ۵۸؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۴۱، ص ۴۳۳.

بردار و پیش من بیاور.» دربان، شبانه به منزل ابوالحسن علیه السلام رفت. آن حضرت، در حالی که لباس و کلاه پشمی داشت، بر سجاده‌ای حصیری نماز می‌خواند. دربان، همه جا را گشت؛ ولی تنها چیزی که یافت، کیسه‌ای پول با مهر مادر متوکل و یک شمشیر ساده در غلاف بود. او آنها را نزد متوکل بُرد. متوکل، مادرش را طلبید و ماجرا را پرسید. مادرش ماجرا را گفت و متوکل آن اموال را بازگرداند.^۱

ب. درباره حلم و بردباری و بخشش آن جناب آورده‌اند که بریحه عباسی، امام جماعت مدینه،^۲ یکی از عاملان تبعید امام هادی علیه السلام به سامرا بود. بریحه، هنگام تبعید امام، ایشان را همراهی کرد و در میان راه، به امام گفت: «اگر نزد متوکل از من شکایت کنی، تمامی درختان شما را در مدینه آتش می‌زنم و خدمتکارانتان را می‌کشم.» امام علیه السلام فرمود: «شکایت تو را نزد خدا بردم و بر غیر خدا، عرضه نخواهم داشت.» بریحه، با شنیدن سخن امام، به پای حضرت افتاد و با گریه‌وزاری از امام علیه السلام تقاضای عفو و بخشش کرد. آن‌گاه امام فرمود: «تو را بخشیدم.»^۳

ج. در فتح مکه، کسانی که بدترین ستم‌ها و جسارت‌ها و دشمنی‌ها را در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش کرده بودند، در هاله‌ای از رعب و وحشت گرفتار شدند و منتظر انتقام و واکنش متقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ اما آن حضرت فرمود: «من آنچه را یوسف علیه السلام در مورد برادران ستمگر خود انجام داد، همان می‌کنم و همانند او می‌گویم: "لا تثریب علیکم الیوم؛ امروز، ملامت و سرزنشی بر شما نیست."»

۱. داود الهامی، امامان ما علیهم السلام در گفتار اهل سنت، ص ۴۵۶.

۲. مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۳۳.

۳. همان، ص ۱۹۶، به نقل از: اکبر دهقان، آینه کمال، ص ۱۹۳.

۴. سوره یوسف، آیه ۹۲.

د. حضرت علی علیه السلام در میان اصحاب خود نشسته بود و به بیان مسئله‌ای پرداخت. در این حال، یکی از خوارج که در آنجا حضور داشت، با لحنی بسیار زشت گفت: «خدا این کافر (علی علیه السلام) را بکشد؛ چقدر دانا و فقیه است!» اصحاب خشمگین شدند و خواستند به سوی او حمله کنند؛ ولی امام فرمود: «آرام باشید! او ناسزایی گفته و دشنامی داده که در پاسخ او، یا باید مقابله به مثل کرد و یا اینکه از گناه او درگذشت.» و معلوم است که امام علیه السلام خودش راه دوم را در پیش می‌گیرد.^۱

از مجموعه روایات، این‌گونه برداشت می‌گردد که اصل در سیره اهل بیت علیهم السلام، عفو و بخشش، حتی در برابر مخالفان است؛ اما اگر در روایتی موضوع عفو و بخشش وجود نداشت، دلیل آن را باید توسط قراین بررسی نمود. در روایت مورد بحث، راوی یا راویان، با استناد به دو عبارت متفاوت از امام علیه السلام سعی نموده‌اند روایت محل بحث را که هم ضعف سندی دارد و هم محتوای آن با عقل و شرع در تضاد است، توجیه نمایند.

در روایت راوندی، با عبارت «أتسلط اعداء الله علی اولیاءالله»، و در روایت خصیبی به عملکرد حضرت موسی علیه السلام در برابر ساحران که واقعه‌ای قرآنی است، اشاره گردیده تا رفتار امام علیه السلام در قبال قتل ساحر توجیه گردد؛ درحالی که جمله مورد استناد در روایت راوندی، توسط مسلمات تاریخی بارها نقض شده است و منظور از جمله «تسلط اعداءالله بر اولیاءالله»، نمی‌تواند تسلط ظاهری و لحظه‌ای باشد؛ چراکه در بیشتر روایات قرآنی و تاریخی، دشمنان خدا در ظاهر بر دوستان خدا تسلط داشته‌اند و حتی پیامبران و ائمه علیهم السلام را به شهادت رسانده‌اند و اگر این دلیل که نباید دشمنان خدا بر دوستان خدا تسلط یابند، در هر شرایطی مجوزی برای ارائه معجزه گردد، نباید فاجعه‌ای همچون واقعه کربلا رخ می‌داد؛ درحالی که خلاف این مطلب، به اثبات رسیده است و معجزات، استثنایایی خلاف قاعده کلی هستند و زمانی پذیرفتنی هستند که دلیلی قطعی بر این‌گونه امور در دست

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۲۰.

باشد. در استناد به واقعه قرآنی هم، استدلال ناقص است؛ زیرا عصای موسی علیه السلام مارهایی را که توسط ساحران با چوب و طناب درست شده بودند، بلعید و ساحران را نبلعید؛ اما در روایت مورد بحث، شیری که زنده شد، ساحر را بلعید.

۴. با وجود قراین بسیار بر ساختگی بودن روایت بدون در نظر گرفتن صحت و اصالت سند، اگر بنا باشد این روایت را به لحاظ محتوایی بازسازی نماییم - به شرطی که روایت تمامی شرایط اعجاز را داشته باشد - می توان حدس زد که شیر فقط صورت نان (طبق روایت خصیبه) یا نان (طبق روایت راوندی و طوسی) را خورده است و کلمه‌ای میان «ابتلع» و «الهندي» حذف شده است؛ ضمن اینکه با توجه به روایت خصیبه و شخصیت او که از غلات است، اهداف مشخصی در نقل این روایت وجود دارد و با فرض اینکه روایت واقعی خارجی داشته باشد، خصیبه با بهره‌گیری از فضای موجود در زمان امام هادی علیه السلام و دعوت حضرت به جلسات متعدد توسط متوکل و قصد تحقیر امام علیه السلام، روایت را به صورتی نقل نموده که دیگران هم بعدها دچار اشتباه شده‌اند و تنها در بعضی از عبارات (صورت نان یا نان واقعی)، اختلاف داشته‌اند.

نتیجه

با توجه به شواهد و قراین موجود، روایت مورد بحث، به لحاظ سندی (مجهول بودن راویان، مقطوع بودن سلسله سند، عدم اعتبار کتاب‌های متقدم که روایت را نقل نموده‌اند)، اعتبار ندارد؛ اما به لحاظ محتوایی نیز این روایت قابل پذیرش نیست و طبق آنچه بیان گردید، مخالف فقه شیعی و سیره معصومین علیهم السلام در ماجرای کشتن شعبده‌باز هندی است؛ ضمن اینکه اولین بار، این روایت در کتاب خصیبه آمده است و شخصیت خصیبه، مورد خدشه است و روایت با عقاید و اهداف خصیبه و فرقه نصیری (غلات)، مطابقت دارد. از این رو، امکان جعل و ساختگی بودن وجود دارد و ممکن است ماجرا به گونه‌ای دیگر اتفاق افتاده باشد و در کتب و آثار متقدمان، تصحیف در نام راویان و تحریف در محتوای آن صورت گرفته باشد.

سند روایاتی که از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نقل می‌گردد، به جهت اینکه پیروی از ایشان واجب و لازم است و احادیث آنان در احکام فقهی تأثیرگذار است، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ ضمن اینکه محتوای خبری که از اعجاز، سخن به میان می‌آورد، باید در پذیرش آن تأمل نمود و حالت طبیعی امور را بر حالت اعجاز ترجیح داد. کرامات اهل بیت علیهم السلام، اموری غیرعادی هستند که فقط زمانی که دلیل قطعی بر این گونه امور بود، پذیرفتنی هستند و در اخبار معجزات و کرامات، باید قصد اثبات حجت الهی در واقعه وجود داشته باشد و با حساسیت بیشتری به دنبال مؤیدات و تجمیع قراین بود؛ زیرا رویدادی برخلاف اصل نظام طبیعت صورت گرفته است.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، تحقیق عزیزالله عطاردی قوجانی، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۴۱۳ق.
۳. ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، قم: انصاریان، سوم، ۱۴۱۹ق.
۴. اربلی، کشف الغمّة، بیروت: مجمع جهانی اهل البيت علیهم السلام، ۱۴۳۳ق.
۵. بحرانی، حلیة الابرار، بیروت: الاعلمی للمطبوعات، [بی تا].
۶. —، مدینة المعاجز، قم: مؤسسه معارف اسلامی، [بی تا].
۷. برسی، مشارق انوار الیقین، قم: انتشارات الشریف الرضی، اول، ۱۴۲۲ق.
۸. بیاضی، صراط المستقیم، [بی جا]: المكتبة المرتضویة، [بی تا].
۹. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: نشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۰. حرّ عاملی، اثبات الهداة، تهران: دار الکتب الاسلامیة، سوم، ۱۳۶۴ش.
۱۱. خویی، ابوالقاسم، تکملة المنهاج الصالحین، قم: مدینة العلم، ۱۴۱۰ق.
۱۲. —، مصباح الفقاهة، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۳. راوندی، الخرائج والجرائح، قم: مؤسسه الامام المهدي علیه السلام، اول، ۱۴۰۹ق.
۱۴. سبطين جوزی، تذکرة الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۱۵. صفری فروشانی، نعمت الله، «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الکبری»، مجله طلوع، زمستان ۱۳۸۴، ش ۱۶.
۱۶. قمی، شیخ عباس، انوار البهیة، ترجمه محمد محمدی اشتهااردی، قم: انتشارات ناصر، سوم، ۱۳۸۰ش.
۱۷. مجلسی، بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۰۳ق.
۱۸. محمد حسینی، کامران و اصغر قائدان، «بررسی اسناد روایات دلایل و کرامات امامان شیعه علیهم السلام بر اساس قواعد درایة الحدیث»، فصلنامه شیعه پژوهی، تابستان ۹۴، ش ۳.
۱۹. مسعودی، اثبات الوصیة، قم: انصاریان، ۱۳۸۴ش.

۲۰. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی، هفتم، ۱۴۰۴ق.

۲۱. نجفی یزدی، سید محمد، «اعجاز ائمه علیهم السلام و روایات مربوط به آن (نقد مقاله «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الكبرى»)، فصلنامه طلوع، تابستان، ۱۳۸۵، ش ۱۸.

۲۲. نجفی یزدی، سید محمد، «اعجاز ائمه علیهم السلام و روایات مربوط به آن (نقد مقاله «حسین بن حمدان خصیبی و کتاب الهدایة الكبرى»)، فصلنامه طلوع، پائیز ۱۳۸۵، ش ۱۹.



